



شماره یک : داشتن دیدی گسترده

پس تفاوت کلیدی بین الکساندر و فیلیپ در این است که الکساندر نسبت به چیزی که ممکن بود تصور وسیع تری داشت و با این تصور وسیع اش بود که توانست قبیله اش را متحد سازد و سربازان حرفه ای را به سمت خود جذب کند و از طریق تصور و توانایی اش در برانگیختن، قادر شد تا با ارتش داریوش بجنگد، ۵۰۰۰۰ نفر تحت امر الکساندر بر علیه ارتش میلیونی تحت امر داریوش، توانست ارتشش را در برابر داریوش آماده کند و پیروزی قطعی بدست آورد. شاید مهم ترین نبردی بود که تا آن روز روی کره ی زمین شکل گرفته بود.

و این ما را به نکته ی دوم در رهبری می رساند. زمانی که می گوئیم رهبران ذاتا رهبر زاده نمی شوند. الکساندر از حدود ۸ سالگی سالها و سالها و سالها برای این که رهبر بشود مطالعه کرده بود. سالها و سالها درس خواند تا رهبر شود. بنابراین اولین نکته بصیرت و تصور است. رهبران یک نوع احساس ماموریت دارند. آن ها یک تصور دارند، احساس ماموریت دارند که زنان و مردان را متعالی کرده، برانگیخته کرده و الهام بخشیده تا آنها را در به دست آوردن آن ماموریت کمک کنند. در حقیقت در هر کدام از ما خواسته ای وجود دارد مبنی بر اینکه به چیزی بزرگتر از خودمان متعهد باشیم و رهبران توانایی بهره برداری از آن ریشه ی انگیزش، تحریکات، اشتیاق که ما را متعهد می کند در جهت دستیابی به آن بصیرت کمک کنیم، را دارند.